حیات طیبه حیات واقعی

خسرو پاشایی

در آموزه‌های قرآنی حیات به معنای زندگی می‌تواند اقسامی داشـــته باشد. شناخت انواع زندگی به ما این امکان را می‌دهد تا هدف و مقصود خود را به درستی تعیین کنیم و در راه رسیدن به آن تلاش نماییم. از این رو نویسنده با نگاهی به تعالیم قرآن انواع حیات و نوع برتر آن را که حیات طیبه باشد بررسی و واکاوی کرده است.

***

انواع حیات

حیات به معنای زندگی دارای چند نوع اســت. ما با حیات و زندگی گیاهی(حدید، آیه ۱۷) و جانوری(بقره، آیه ۲۶۰) آشـــنا هستیم؛ در قرآن حیات‌های دیگری نیز بیان شده است که شاید شباهتی با حیاتی که با آن آشنا هستیم نداشته باشد. از جمله زندگی و حیات جنیان و فرشتگان؛ زیرا چنان که خداوند بیان می‌کند حیات فرشتگان نوعی حیات مجرد است و حیات جنیان نیز نوعی حیات برزخی میان حیات مادی و مجردی است؛ چـــرا که عنصر اصلی در حیات آنان آتش اســـت(اعراف، آیه ۱۲؛ طه، آیه ۷۶؛ الرحمـــن، آیه ۱۵)؛ در حالی که در موجودات زمینی چون گیاهان و جانوران عنصر اصلی حیات، همان آب است.(انبیاء، آیه ۳۰)

در آیه ۱۲ سوره مومنون آمده که انسان از عصاره گل آفریده شده و شکی نیست که گل مخلوط آب و خاک است. نسل بشر نیز از نطفه و به تعبیر قرآن آبی پست آفریده شده است.(سجده، آیه ۸؛ مومنون، آیه ۱۴)

بنابراین در یک کلمه می‌توان گفت که انواع حیات عبارتند: ۱. حیات نوری و مجردی؛ چون حیات فرشـــتگان؛ ۲. حیات ناری و برزخی؛ چون حیات جنیان؛ ۳. حیات آبی و مادی محض چون حیات گیاهان و جانوران.

پس این که در قرآن گفته شده که آب مایه حیات است، تنها درباره موجـــودات مادی و زمینی اســـت و این کلیت ارتباطـــی به موجودات و آفریده‌های دیگر ندارد که دارای حیات هستند (نگاه کنید تفسیرالمیزان، ذیل آیه ۳۰ سوره انبیاء)؛ مگر آنکه مراد از آب را اعم از آب مادی و غیر مادی بدانیم؛ زیرا در روایات از جمله روایتی از امام صادق(ع) آب به علم تعبیر شده است(معانی الأخبار، ص ۲۹، ح ۱؛ بحارالأنوار، ج ۵۵، ص ۲۸، ح ۴۷) و اینکه در آیه ۷ ســـوره هود آمده عرش و تخت الهی بر آب قرار دارد: عرشه علی‌الماء، مراد همان علم است. در این صورت همه موجودات از آب پدید آمده‌اند؛ زیرا همه آفریده‌ها از علم الهی نشأت گرفته‌اند. پس خداونـــد به عنوان مالک هســـتی و آفریده‌هایش از راه علم به تدبیر امور هستی می‌پردازد؛ زیرا مراد از تکیه بر عرش زدن و بر عرش نشستن کنایه از قدرت و اعمال آن است.

البته در قرآن برای حیات تقســـیم‌های دیگر بیان شـــده است که در اینجا به برخی دیگر از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. حیات آخرتی؛ حیات اخـــروی در برابر حیات دنیوی قرار دارد. حیات اخروی نسبت به اهل بهشت و دوزخ متفاوت است؛ زیرا حیات اهل بهشـــت، حیات بدون مرگ اســـت. از این رو از آن به حیات بدون مرگ تعبیر شده اســـت(عنکبوت، آیه ۶۴)؛ اما حیات اهل دوزخ، حیاتی است که از آن به نه مرگ و نه زندگی تعبیر می‌شـــود که نوعی حیات برزخی اخروی است.(اعلی، آیه ۱۳)

۲. حیات برزخی: حیات برزخی، زندگی پس از مرگ اســـت که در آیاتی از قرآن به آن اشاره شده است. واژه برزخ به معنای حایل است؛ وقتی میان دو چیز، حایلی قرار گیرد که اجازه عبور از این سمت به آن سمت داده نشود به آن، برزخ می‌گویند مانند حایل میان آب تلخ و آب شیرین که در آیه ۵۳ سوره فرقان و ۲۰ سوره رحمن به آن اشاره شده است. اما حیات برزخی که همان حیات پس از دنیا و پیش از آخرت است، حیاتی اســـت که در آیه ۱۰۰ سوره مومنون به آن اشاره می‌شود. شخص پس از مرگ تا پیش از قیامت در آن محیط زندگی می‌کند. به این نوع از زندگی، حیات برزخی گفته می‌شود. البته نوعی دیگر از حیات برزخی وجود دارد که ویژه موجوداتی چون جنیان است؛ زیرا آنان در عالمی زندگی می‌کنند که نوعی برزخ برای ماســـت؛ چرا که آنان ما را می‌بینند، ولی ما آن‌ها را نمی‌بینیم. (اعراف، آیه ۲۷) عالم آنان در حقیقت نوعی مثال منفصل است که با مثال منفصل که انسان پس از مرگ می‌رود متفاوت است. همچنین عالم مثال متصل نیز دارای حیات مثالی و برزخی اســـت؛ چنانکه درباره تمثـــل جبرئیـــل(ع) و روح برای حضرت مریم(س) این اتفاق افتاده است. این نوع حیات نیز یک حیات برزخی در عالم مثال است که البته در مثال متصل یا منفصل بودن آن اختلاف است و علامه طباطبایی گرایش دارد که این در مثال متصل بوده است و از همین رو جز خود حضرت مریم(س) کسی نمی‌توانست رسول الهی را ببیند.(مریم، آیه ۱۷؛ انبیاء، آیه ۹۱؛ تحریم، آیه ۱۲؛ المیزان ذیل آیه ۱۷ سوره مریم)

۳. حیات دنیایی: حیـــات دنیوی در مقابل حیات برزخی و حیات اخروی قرار دارد. کاربرد بیشـــتر این نوع حیات در برابر آخرت اســـت؛ از ویژگی‌های حیات دنیوی آن است که همراه با مرگ است ولی در حیات اخروی از مرگ خبری نیست. خداوند حیات دنیوی را برای آدمی حیات موقت و فرصتی اســـتثنایی برای شـــدن و تحول قرار داده و اصالت را به حیات اخروی داده است.(عنکبوت، آیه ۶۴؛ رعد، آیه ۲۶)

۴. حیات طبیعی: از دیگر اقسام حیات، حیات طبیعی است. حیات طبیعی همین حیات مادی و دنیوی است که انسان و دیگر موجودات دنیوی از آن برخوردار هستند. اصطلاح حیات طبیعی ناظر به حیات مادی است که هر موجودی از آن برخوردار است. فرآیندی که یک موجود زنده می‌پیماید از مصادیق حیات طبیعی است. مرگ و رویش گیاهان در بهار طبیعت نیز از دیگر مصادیق حیات طبیعی است.(نگاه کنید: بقره، آیه ۲۲؛ انعام، آیات ۹۵ و ۹۹) همچنین فرآیند طبیعی تبدیل نطفه به موجود زنده از جمله انسان یک حیات طبیعی است.(مومنون، آیه ۱۴) البته حیات طبیعی در برابر حیات غیر طبیعی قرار می‌گیرد که مصادیق آن نیز به همین منوال متفاوت و مختلف خواهد بود.

۵. حیات طیّبه: اصطلاح حیات طیب در قرآن در برابر حیات خبیث قرار گرفته اســـت. زندگی پاک در برابر زندگی ناپاک همانند درخت پاک و پاکیزه در برابر درخت ناپاک و خبیث در قرآن گویای این معناست که کیفیت زندگی بســـیار مهم است. به ســـخن دیگر، زنده بودن تنها ارزش نیســـت بلکه ارزش واقعی در چگونه زیســـتن است. از این روست که این اصطلاح مطرح می‌شود. از نظر قرآن حیات طیب با ایمان و کارهای صالح به دست می‌آید.(نحل، آیه ۹۷)

حیات طیبه و معنوی، حیات واقعی

از نظر آموزه‌های قرآنی حیات واقعی را باید در زندگی معنوی و حیات طیب اخروی جســـت. به این معنا که اگـــر بخواهیم برای انواع زندگی‌ها ارزش‌گـــذاری کنیم، در میان آن‌ها حیات معنوی و طیب برترین و اصیل ترین حیات‌هاست و انسان باید تمام تلاش خود را بکند تا به این حیات دست یابد.

حیات طبیعی و مادی و دنیوی و حتی برزخی حیات مقدماتی هستند تا انســـان در دنیا به حیات معنوی و در آخرت به حیات طیب و جاودانه دست یابد و از زندگی برزخی میان مرگ و زندگی برهد. از این رو کسانی که به سوی علم الهی می‌روند و تقوا پیشه می‌کنند تا به آن دست یابند مورد تقدیر و ستایش قرار می‌گیرند و خداوند در آیه ۲۴ سوره انفال پاسخ مومنان به این نوع حیات را پاسخی سازنده و مثبت ارزیابی کرده و برای آن ارزش و اهمیت ویژه‌ای قائل می‌شود.

پس مومنان باید در دنیا دنبال حیات معنوی باشـــند و خود را برای زندگی ابدی و جاودانه‌ای که خالص از حیات اســـت و از مرگ و تغییر در این حوزه مبرا و پاک اســـت آماده سازند. بی‌گمان زندگی‌ای که شهیدان برای خود رقم می‌زنند از جلوه‌های حیات طیب و معنوی است. از این رو خداوند از حیات و زندگی جاودانه و پاک و طیب شهیدان سخن به میان می‌آورد و آنان را سرمشقی برای انتخاب درست در زندگی دنیوی معرفی می‌کند.(آل عمران، آیه ۱۶۹)

از نظر قرآن کســـی که شهادت را تجربه کرده مرگ را کشته است و از همان زمان با حیات طیب و جاودانه ابدی خود همراه و همگام شـــده است به طوری که دیگر مرگ‌های برزخی و قیامتی را تجربه نخواهد کرد در حالی که اکثریت مردم می‌بایست دو مرگ و دو حیات را در طول عمر خویش تجربه کنند پیش از آنکه به بهشـــت یا دوزخ درآیند.(دخان، آیه ۵۶؛ غافر، آیه ۱۱)

انسان باید تمام تلاش خود را بکند تا حیات جاودانه را برای خود بخرد. به این معنا که دنیا نسبت به آخرت همانند بازار مکاره‌ای است که انسان باید چیزی را نخرد که ارزشی ندارد یا بیش از ارزش و بهای آن خریداری کند. اگر این رویه درســـت نباشد برای آینده خود چیزی پیش نفرستاده است.(فجر، آیه ۲۴) زیرا انسان باید از همین جا نوع و کیفیت زندگی اخروی خودش را تعیین کند و بسازد.انسان باید کاری کند که خدایی شود و رنگ خدایی گرفته و ربانی گشته (آل عمران، آیه ۷۹) تا بتواند مظهر « الْحَیُّ الْقَیُّومُ »(بقره، آیه ۲۵۵؛ آل عمران، آیه ۲) و «الْحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ»(طه، آیه ۱۱۱) باشد؛ یعنی صاحب حیاتی «ابدی»، «تغییرناپذیر» و «خالی از هرگونه نقص و محدودیت» شود.

حیات طیبه در جهان دنیوی نیز قابل تحقق است. جامعه دارای حیات طیبه، جامعه‌ای است که آرامش، امنیت، رفاه، صلح، محبت، دوســـتی، تعادل و مفاهیم سازنده انسانی در آن موج می‌زند و از نابســـامانی‌ها و درد و رنج‌هایی که بر اثر استکبار و ظلم و طغیان و هواپرستی و انحصارطلبی به وجود می‌آید و آسمان زندگی را تیره و تار می‌سازد در امان است.

بر اساس آموزه‌های قرآنی شرایط رسیدن به حیات طیبه دو چیز است: ایمان و عمل صالح. از این رو در آیات قرآن بهشـــت و اجر و پاداش‌های اخروی که همان حیات واقعی طیب است در گرو آنها دانسته شده است.

او نبایـــد کاری کند که زندگی محدود و ناقص دنیا را بر زندگی ابدی برگزینـــد و مانند اهل طغیان باشـــد(نازعات، آیات ۳۸ و۳۷)؛ زیرا در این صورت زیان از ســـرمایه خواهد کرد؛(بقره، آیـــه ۸۶) چرا که زندگی دنیا متاع اندکی اســـت که نمی‌ارزد آدمی سرمایه وجودی‌اش را بهای آن قرار دهد.(رعد، آیه ۲۶)

بی‌گمان ارزش حیات اخروی به سبب طیب بودن آن باید مد نظر قرار باشد؛ «طیب» به چیزهای پاکیزه گفته می‌شود که موافق طبع سالم انسانی است، و نقطه مقابل آن، خبیث است که طبع آدمی از آن تنفر دارد.(مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، ج۱، ص۵۶۹)

هم‌چنیـــن گفته‌اند «طیب» در مقابل «خبیث» به معنای تناســـب و سازگاری با نفس و طبع هرچیزی است، مثل «کلمه طیب» که به معنای آن ســـخنی است که گوش از شنیدنش خوش آید و «عطر طیب» که به معنای آن عطری اســـت که شامه آدمی از بوی آن خوشش آید و «مکان طیب» یعنی آن محلی که با حال کســـی که می خواهد در آن محل جا بگیرد سازگار باشد.(طباطبایی، محمدحســـین، تفسیرالمیزان، ج۱، ص ۶۳۱) انسان به طور طبیعی و عقلانی تفاوت و تقابل «خبیث» با «طیب» را می‌شناسد.(مائده، آیه۱۰۰؛ انفال، آیه ۳۷؛ نساء، آیه۲) حال این طیب خانه و مسکن باشد(توبه، آیه ۷۲ ؛ صف، آیه ۱۲) یا خاک (نساء، آیه ۴۳ ؛ مائده، آیه ۶) و خوردنی(بقره، آیه ۱۶۸) یا زن و فرزند(آل عمران، ۳۸؛ نور، آیه ۲۶) یا زندگی طیب و حیات طیبه (نحل، آیه ۹۷) باشد.

بر اساس آموزه‌های قرآنی شرایط رسیدن به حیات طیبه دو چیز است: ایمان و عمل صالح. از این رو در آیات قرآن بهشـــت و اجر و پاداش‌های اخروی که همان حیات واقعی طیبه است در گرو آن‌ها دانسته شده است. (عنکبوت، آیه ۵۸؛ لقمان، آیه ۸؛ کهف، آیه ۸۸؛ رعد، آیه ۲۹)

اصولا از نظر قرآن دست یابی به زندگی سالم و خوشبختی دنیوی نیز در گرو همین ایمان و عمل صالح است و حکومت نهایی در زمین به ارث به این گروه می‌رسد.(نور، آیه ۵۵)

پس سعادت انسان و بهشت ابدی و اخروی در گرو ایمان و عمل صالح است. البته این حیات طیبه در جهان دنیوی نیز قابل تحقق است. جامعه دارای حیات طیبه، جامعه‌ای است که آرامش، امنیت، رفاه، صلح، محبت، دوستی، تعادل و مفاهیم سازنده انسانی در آن موج می‌زند و از نابسامانی‌ها و درد و رنج‌هایی که بر اثر استکبار و ظلم و طغیان و هواپرستی و انحصارطلبی به وجود می‌آید و آسمان زندگی را تیره و تار می‌سازد در امان است.

علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: «حیات» به معنای جان انداختن در چیز و افاضه حیات به آن است، پس این جمله با صراحت لفظش دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی مومنی را که عمل صالح کند به حیات جدیدی غیر از آن حیاتی که به دیگران داده، زنده می‌کند و مقصود این نیســـت که حیاتش تغییر می‌کند؛ مثلا حیات خبیث او را مبدل به حیات طیبی می‌کند که اصل حیات حیات عمومی باشـــد و صفتش را تغییر دهد؛ زیرا اگـــر مقصود این بود کافی بود بفرماید: «ما حیات او را طیب می کنیم»، ولی اینطور نفرمود؛ بلکه فرمود: «ما او را به حیاتی طیب زنده می‌سازیم» (طباطبایی، محمدحسین، تفسیرالمیزان، ج۱۲، ص۴۹۱)

علامه در جای دیگر نوشته است: [حیات طیبه] حیاتی است واقعی و جدید که خداوند آن را به کسانی که سزاوارند افاضه می‌فرماید و این حیات جدید و اختصاصی جدای از زندگی سابق که همه در آن مشترکند نیست؛ در عین اینکه غیر آن است، همان است، تنها اختلاف به مراتب است نه به عدد، پس کسی که دارای آنچنان زندگی است دو جور زندگی ندارد؛ بلکه زندگی‌اش قوی‌تر و روشن‌تر و واجد آثار بیشتر است.(پیشین، ص۴۹۳)

تبری؛ حقیقت و طریقت

شیوه‌های مختلف تبری زبانی

عباسعلی مشکانی سبزواری

بخش دوم

در بخش نخست این نوشتار، حقیقت تبری با محورهایی مانند تبری در لغت و اصطلاح، فلســـفه تبری و مراتب تبری بررسی و تبیین شد. نوشتار حاضر به تبیین ادامه بحث تبری زبانی، «لعن» در قرآن و سیره معصومین(ع) و طریقت تبری در سیره عملی و تعلیمی ائمه طاهرین(ع) می‌پردازد.

***

ب) نفرین: نفرین به معنای دعای منفی در حق دیگری اســـت. در فرهنگ‌های لغت «نفرین» معادل کلمات مختلف و متعددی قرار گرفته است: از قبیل: لحی، نقر، ویل، ثبر، رجم، ضبع و... (ر.ک. فرهنگ ابجدی، ص۱۲۲، ۱۹۶، ۲۵۳، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۸، ۴۲۵، ۵۶۶ و ...) بدیهـــی که این واژگان جزو مصادیق نفرین بوده و وجه مشترک تمامی آنها استعمال برای دعای منفی (نفرین) در حق دیگری می‌باشد. نفرین یکی از راههای صحیح بیان برائت و انزجار نسبت به مخالفان و دشمنان است. نفرین‌های گوناگونی از زبان خداوند متعال، پیامبران و اولیای الهی نقل شده است. در ذیل به چند مورد اشارتی می‌رود: «و قال نوح ربّ لاتذر علی الارض من الکافرین دیّـــاراً» «نوح گفت: خدایا! هیچ کافری را بـــر زمین باقی مگذار». (نوح ـ ۲۶). «تبّت یدا ابی‌لهب و تب» «دو دست ابی‌لهب بریده و مرگ بر او باد» (مسد ـ ۱). پیامبر(ص) معاویه را، هنگامی که از دستور حضرت سرپیچی کرده بود، چنین نفرین نمود: «اللهم لا تشبع بطنه؛ خدایا! شکمش را سیر مگردان.» (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۷۶)حضرت علی(ع) مغیره بن أخنس را چنین نفرین نمود: «أخرج عنّا أبعد الله نواک» «بیرون شو، خداوند خیرت را دور دارد.» حضرت زهرا(س) نیز یکی از صحابه را که حق حضرتش را بازپس نداد، چنین مورد خطابه قرار داد: «والله لأدعوَنّ الله علیک فی کلّ صلاه أصلیها؛ به خدا سوگند در هر نمازی که میخوانم، تو را نفرین خواهم کرد.» (بصائر الدرجات، ص ۲۶۹)در واقع شخص با استفاده از نفرین نسبت به غیرخودی اعلان برائت کرده، می‌کوشد تا بطور رسمی او را از حریم خود، اندیشه‌ها و رفتارش دور سازد. بطور طبیعی هر انسان متعهدی می‌کوشد تا اندیشه‌ها و رفتار پسندیده و هنجاری در جامعه گسترش یابد و به عنوان وظیفه شرعی بر خود فرض می‌بیند که آن را افزون بر گسترش، عملیاتی کند. این تلاش تا آنجا که امکان دارد به شکل توصیه و روشنگری انجام می‌شود و به عنوان امر به معروف و نهی از منکر تجلی می‌یابد، ولی هرگاه این باور در او تقویت شود که منکر و زشتی‌های اعتقادی و ناپسندی‌های اجتماعی و اخلاقی و رفتاری یک فرد چنان عمیق شده که دیگر قابلیت بازگشت فراهم نیست و شخص در جهل مرکب قرار گرفته است، به شکل دعایی از خدا می‌خواهد که شـــرّ او را از جامعه دور ســـازد و با نابودی و یا دور کـــردن چنین افکار و رفتار نابهنجاری از جامعه، زمینه‌های گمراهی دیگران را از بین ببرد.

ج) لعن: لعن در لغت به معنای طرد و دور کردن با غضب است. لعن اگر از جانب خدا باشـــد، در آخرت به معنای عقوبت و در دنیا به معنای انقطاع از قبول رحمت و توفیق است، و اگر از انسان باشد، به معنای دعا و نفرین و درخواست بر ضرر غیراست.(المفردات، ص ۴۷۱) طرد از رحمت عموماً، و رحمت الهی خصوصاً، معنای مبنایی‌تری برای این واژه می‌باشد. (طریحی، همان، ج ۶، ص ۳۰۹)برخی نیز لعن را با نفرین و ســـب یکی قلمـــداد کرده‌اند.(ابن اثیر، مبـــارک بن محمد،النهایه، ج ۴، ص ۲۵۵) اما چنان که روشن شد، این واژگان هر کدام بار معنایی خاص خود را داشته و بالتبع حکم اخلاقی و شرعی مختص به خود را دارد.

*** با توجه به فتاوای علمای فریقین، ســـب و دشـــنام‌گویی مورد نهی بوده و از لحاظ اخلاقی و شرعی جایز نیست و مرتکب آن مورد تعزیر قرار می‌گیرد.**

*** حضرت علی(ع) فرمودند: «ســـب و ناسزاگویی و ناسزاشنوی از اسلام نیست.» ایشان در روایتی دیگر می‌فرمایند: «بزرگوار هیچ‌گاه فحش نمی‌دهد.» همچنین در داســـتان جنگ صفین خطاب به یاران خود فرمود: «من خوش ندارم که شما لعن‌کننده و ناسزاگو باشید.»**

۱. لعن در قرآن

خداوند متعال در قرآن کریم ۳۷ بار «لعن» را با انتساب به خودش و نیز یک بار با انتساب به مردم به کار برده است. و این حدّ به کار بردن این واژه فی حدّ ذاته دلیل بر مشروعیت لعن است. با بررسی آیات لعن در قرآن، در می‌یابیم که ۱۸گروه یا فرد در قرآن لعن شده‌اند: یهودیان(بقره، ۸۸-۸۹؛ نساء، ۴۶؛ مائده، ۱۳،۶۰، ۶۴، ۷۶)، کتمان کنندگان ادلّه روشن هدایت الهی (بقره، ۱۵۹)، کسانی که به دروغ ادعای برحق بودن می‌کنند(آل عمران، ۶۱)، کســـانی که بعد از ایمان آوردن کافر شـــوند(آل عمران، ۸۷ - ۸۸)، اصحاب ســـبت [کسانی که از دستورات پیامبر با حیله‌های شرعی تخلف کنند](نساء، ۴۷)، هر کس از اهل کتاب که به قرآن ایمان نیاورد(نساء ۴۷، ۵۱-۵۲)، کسی که مؤمنی را به صورت عمدی به قتل رساند(نساء، ۹۳)، ابلیس(نســـاء، ۱۱۸؛ حجر، ۳۴؛ احزاب، ۷۸)، کسانی که با تفکر نادرست خود به مردم ستم می‌کنند(هود، ۱۸-۱۹؛ اعراف، ۱۴۴)، مشرکان و کافران و منافقان(توبـــه، ۶۸؛ محمد،۳۳-۲۰؛ فتح، ۶)، قوم عاد و فرعون به دلیل پیروی از رهبران ســـتمکار خود(هود، ۵۹-۶۰، ۹۶-۹۸)، نقض کنندگان پیمان خدا، قاطعان پیوندهای الهی و مفسدان در زمین(رعد، ۲۵؛ محمد، ۲۲)، شجره ملعونه (مقصود از شجره ملعونه «بنی امیه» هستند.(المیزان، ج ۳، ص ۱۸۸)) (اســـراء، ۶۰)، مردی که به همسرش تهمت زنا بزند(نور، ۷)، کسی که به زنان پاکدامن تهمت زنا بزند(نور، ۲۳)، کسانی که خدا و پیامبر را اذیت کنند(احزاب، ۵۷)، ستمگران(غافر، ۵۲)، دوزخیان(اعراف، ۳۷، ۶۸). آنچه آشکار است و گروه‌های مختلف فوق در آن اشتراک دارند، ظلم، زشتی و پلیدی است و ظلم(به خود و یا به غیر) جرثومه‌ای است که تمامی این گروه‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد.

۲. لعن در سیره اهل‌بیت(ع)

کاملاً واضح اســـت که سیره اهل بیت(ع) منطبق با احکام و قوانین قرآن کریم است، لذا وقتی در قرآن کریم لعن بر ظالمین و بر دشمنان حـــق و حقیقت و تبری از کفار و منافقیـــن و بیزاری از آنها یک اصل خدشـــه‌ناپذیر قلمداد شده است و البته شـــیوه‌های صحیح آن را نیز آموزش قرار گرفته است، سیره اهل‌بیت(ع) نیز قطعاً چنین خواهد بود و این سیره به خوبی از احادیث و روایات آن ذوات مقدسه قابل کشف و اســـتخراج است. البته بدیهی که زمان، مکان و شرایط در تعیین نوع برخورد و شیوه برائت جستن از طرف مقابل بسیار تاثیرگذار است. چه اینکه گاهی ضرورت کتمان و تقیه ایجاب می‌کند که شـــیوه‌ای خاص از تبری را در پیش گیریم. چنانکه گاهی نیز شـــرایط به گونه‌ای است که مثلاً تبری عملی تاثیر بیشـــتری از تبری زبانی دارد و باید بوسیله تبری عملی اقدام کرد. چنانکه در جنگ صفین حضرت علی(ع) یاران خویش را از وادی تبری زبانی به تبری عملی سوق دادند. در ادامه در این مورد بیشتر سخن خواهیم گفت.

فصل دوم: طریقت تبری [سیره عملی و تعلیمی معصومین(ع)

حضرات معصومین(ع) در عین اهتمام به مقوله تبری و لعن، در برخی مواقع و شرایط و نیز در مورد بعضی افراد، شیوه احتیاط، تقیه و کتمان را پیشه ساخته و از لعن صریح و علنی ایشان نهی نموده‌اند. در این قسمت به شناسایی سیره عملی و تعلیمی ائمه معصومین(ع) در این زمینه می‌پردازیم.

۱) تشویق به تبری عملی و منع از اصرار بر تبری زبانی

ســـیره عملی ائمه(ع) نشـــان می‌دهد که ایشان بر روی تبری قلبی و عملی تأکید بیشـــتری داشته‌اند؛ چنانکه در اثنای جنگ صفین، آنجا که اصحاب حضرت علی(ع) به لعن و ســـبّ معاویه و ســـپاه وی پرداختند، حضرت علی(ع) با این عمل ایشـــان مخالفت نمودند: «عبدالله بن شریک می‌گوید: (در روز صفین) حجربن عدی و عمر بن حمق، آشکارا به برائت و لعن شامیان پرداختند. حضرت علی(ع) پیام فرستاد و آنها را از این کار باز داشت. آنها نزد حضرت آمدند و پرسیدند:ای امیرالمومنین! آیا ما برحق نیستیم؟ حضرت فرمود: هســـتیم. پرسیدند: آیا آنها اهل باطل نیستند؟

فرمود: هستند. گفتند: پس چرا ما را از شتم و لعن آنها باز میداری؟ حضرت فرمود: من خوش ندارم که شما لعن‌کننده و شتم‌کننده باشید که ایشان نیز شـــما را شتم کنند و بیزاری بجویند».(وقعه الصفین، ص ۱۰۳) و در ادامه به ارائه راهکاری مناســـب و کارساز پرداخته، فرمودند:«اما اگر بدی عمل آنها را گوشزد نمایید و سیره و عمل ناپسند آنها را برشمرده، متذکر شـــوید، هم ســـخن به صواب گفته‌اید و هم دارای عذری موجه هستید و چه نیکوست به جای نفرین و لعن آنان، چنین دعا کنید: خدایا جان ما و ایشـــان را حفظ کن و بین ما و ایشان را اصلاح نما... این برای شما و نزد من بهتر و نیکوتر است». (همان)

در حقیقت حضرت اصحابشان را از وادی تبری زبانی، لعن و دشنام، به سوی تبری عملی و بیان عملکرد مخالفان راهنمایی می‌کند تا مردم با اطلاع از رفتار و کردار دشمنان خود به قضاوت بنشینند. اصحاب گرانقدر حضرت نیز، اوامر ایشان را به گوش جان شنیدند و خریدند: فَقَالَا یَا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ نَقْبَلُ عِظَتَکَ وَ نَتَأَدَّبُ بِأَدَبِکَ؛ اصحاب گفتند:ای امیرالمومنین! موعظه‌ات را قبول میکنیم و در عمل از سیره و روش شما پیروی میکنیم. (همان)

راهکار همساز با قرآن: راهکار پیشنهادی قرآن نیز، نهی از تبری زبانی به شیوه غیرصحیح بوده و عواقب آن را گوشزد مینماید: «ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغیر علم» «مشرکان را دشنام ندهید و سبّ نکنید، تا آنها نیز از روی جهالت خداوند را ناسزا نگویند».

***راهکار پیشـــنهادی قـــرآن (همانند ائمه معصومین(ع))، نهی از تبری زبانی به شیوه غیرصحیـــح بوده و عواقب آن را گوشـــزد می‌نماید: «مشرکان را دشنام ندهید و سبّ نکنید، تا آنها نیز از روی جهالت خداوند را ناســـزا نگویند».**

*** برخی با تمسک به یک روایت ادعا می‌کنند که ما دستور داریم به بعضی از افراد فحش دهیم. در پاسخ این ادعا گفتنی است: اولاً این روایت با قرآن، عقل و روایات فراوان دیگری تعارض دارد. ثانیاً سخن رکیک و فحش دادن، قبح ذاتـــی دارد و مجاز و متعلق امر قرار نمی‌گیرد. ثالثاً این روایت دچار ضعف سند بوده و نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد.**

(انعام ـ ۱۰۸)

آیه فوق به صراحت از «سبّ» که از جمله مصادیق تبری زبانی است، نهی فرموده، عواقب ناگوار آن را گوشزد می‌نماید. نکته قابل ذکر پیرامون آیه اینکه شاید برخی ادعا کنند قرآن لفظ «سب» را بکار برده و در واقع از ســـب نهی نموده، و شـــامل لعن نمیشود. اما چنانکه در علم اصول فقه مطرح اســـت، آیه فوق منصوص العله است، یعنی علتِ نهی را ذکر نموده اســـت و علت ذکر شده، شامل نظایر سب نیز میشود. توضیح اینکه قرآن از ســـب مشـــرکین نهی نموده، تا آنها به خدای بزرگ ناسزا نگویند، لذا مقصود جلوگیری از ناســـزاگویی به خداوند است، پس هرآنچه که نتیجه آن ناســـزاگویی به خداوند باشد، ارتکاب آن ممنوع است: و إذا کانت الآیهٔ قد تعرضت لموضوع سب المشرکین و آلهتهم، فإننا نستوحی منها المبدأ الذی یدعو إلی الکف عن أیّ نوع من أنواع الســـباب الذی یؤدی إلی ردود فعل سلبیّهٔ، فی أیّ موقع من مواقع الصراع الفکری و الدینی و السیاسی و الاجتماعی، للحیثیات نفسها التی تفرض النهی فی مورد الآیهٔ.(تفسیر من وحی القرآن، ج ۹، ص ۲۶۸)

علامه طباطبایی(ره) نیز در تفســـیر آیه فوق می‌نویسد: این آیه یکی از ادبهای دینی را خاطر نشان می‌سازد که با رعایت آن، احترام مقدسات جامعه دینی محفوظ مانده و دستخوش اهانت و ناسزا و یا سخریه نمی‌شود، چون این معنا غریزه انسانی است که از حریم مقدسات خود دفاع نموده، با کسانی که به حریم مقدساتش تجاوز کنند به مقابله برخیزد و چه بسا شـــدت خشـــم او را به فحش و ناسزا به مقدسات آنان وادار سازد، و چون ممکن بود مسلمین به منظور دفاع از حریم پروردگار بت‌های مشرکین را هدف دشـــنام خود قرار داده، در نتیجه عصبیت جاهلیت، مشرکین را نیز وادار سازد که حریم مقدس خدای متعال را مورد هتک قرار دهند، لذا به آنان دستور می‌دهد که به خدایان مشرکین ناسزا نگویند، چون اگر ناسزا بگویند و آنان هم در مقام معارضه به مثل به ساحت ربوبی توهین کنند، در حقیقت خود مومنین باعث هتک حرمت و جســـارت به مقام کبریایی خداوند شده‌اند. از عموم تعلیلی که جمله کذلک زینا لکل امهٔ عملهم آن را افاده می‌کند، نهی از هر کلام زشتی نسبت به مقدسات دینی استفاده می‌شود. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۳۱۴)

نکته دیگر اینکه دامنه ناسزاگویی به خداوند شمول دارد، و ناسزاگویی به اولیای الهی نیز، داخل در ناسزاگویی به خداوند است: عمر طیالسی گوید: از امام صادق(ع) در مورد آیه «ولاتســـبوا» سؤال کردم. حضرت فرمود:ای عمرو! هیچ دیده‌ای که کســـی خدا را دشـــنام بگوید! مقصود از دشنام به خدا، دشنام به اولیای خداست، زیرا هر کس ولی خدا را دشنام دهد، خدا را دشنام داده است.(مستدرک‌الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۶)

چراغ راه

برکات دنیوی و اخروی صله رحم

قال‌الامام‌الباقر(ع): «صله الارحام تزکی الاعمال و تنمی الاموال، و تدفع البلوی و تیسرالحساب،و تنسی فی الاجل»

امام باقر(ع) فرمود: صله ارحام باعث رشـــد اعمـــال و افزایش اموال می‌گردد، و بلاها را دفع و حســـاب را آســـان می‌کند و مرگ را به تاخیر می‌اندازد.[1]

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۵۰

حکایت خوبان

آثار صله‌رحم

مرحوم شیخ طوسی در کتاب خود حکایت نموده است. روزی منصور دوانیقی امام صادق(ع) را به دربار خود احضار کرد، هنگامی که حضرت وارد شـــد، کنار منصور- که برایش محلی در نظر گرفته شـــده بود- نشســـت. پس از آن، منصور دســـتور داد تا فرزندش مهدی را بیاورند، و چون آمدن مهدی مقداری به تاخیر افتاد، منصور با تهدید گفت: چرا مهدی نیامد؟ اطرافیان در پاسخ گفتند: همین الان خواهد آمد. هنگامی که مهدی وارد مجلس شـــد، خود را آراسته و خوشبو کرده بود، منصور خطاب به امام صادق(ع) کرد و اظهار داشـــت: یابن رســـول‌الله! حدیثی را پیرامون دیدار و رســـیدگی به خویشان برایم گفته‌ای، دوست دارم آن حدیـــث را تکرار فرمایی تا فرزندم مهدی نیز بشـــنود. حضرت صادق(ع) فرمود: امیرالمؤمنین علی(ع) از رسول خدا(ص) فرمود: چنانچه مردی با یکی از خویشان خود صله‌رحم نماید و از عمرش ســـه سال بیشتر باقی نباشد، خداوند متعال آن را به مدت سی‌سال طولانی می‌نماید، و اگر قطع رحم نمود و سی‌سال از عمرش باقی بود، خداوند آن را سه سال می‌گرداند.

منصـــور گفت: این حدیث خوب بود، ولی قصد من آن نبود، حضرت فرمود: بلی پدرم از امیرالمؤمنین علی(ع) و او از رسول خدا روایت نمود: صله‌رحم سبب عمران و آبادی خانه و زندگی اســـت، و نیز موجب افزایش طول عمر خواهد بود، گرچه از خوبان نباشد. منصور گفت: این خوب بود، ولی منظورم حدیث دیگری اســـت. امام صادق(ع) فرمود: پدرم باقرالعلوم از پدرش زین‌العابدین و او از پدرش سیدالشهداء، از امیرالمومنین علی(ع) و او از رسول خدا(ص) حدیثی را نقل کرده اســـت. که فرمود: صله‌رحم بازخواست شب اول قبر و محاسبات قیامت را آسان می‌گرداند، و دل مرده را با از بین بردن کینه‌ها، حســـادت‌ها و ناراحتی‌ها زنده و شاداب می‌نماید. در این هنگام منصور گفت:آری، منظورم همین حدیث بود.[1]

۱- امالی شیخ طوسی، ص ۳